پژوهشنامه عرفان
دوفصلنامه علمی، سال سیزدهم،
شماره بیست‌وپنجم،
پاییز و زمستان ۱۴۰۰،
صفحات ۱۰۱- ۷۹

ارتباط باغ طبیعت با باغ جان از منظر مولوی

مریم رضایی قلعه* / مرتضی شجاری**

چکیده: هنر باغ‌سازی همانند شعر در عرفان از مشرب الهام سرچشمه گرفته است و می‌توان گفت این دو مناسبتی تمام با هم دارند. طبیعت و باغ در شعر عرفانی به فراوانی و با تعبیرات مختلف وجود دارد و به یقین مولوی از سردمداران تحول نگاه به طبیعت در ادبیات عرفانی است. واژهٔ باغ و ترکیبات آن در شعر مولوی پربسامد بوده و با صورت‌هایی بدیع ظاهر شده است و در میان تمامی ترکیبات متنوع و متعدد باغ در اشعار وی، بیش از همه به باغ جان و باغ دل تأکید شده است. در این پژوهش به شیوه توصیفی- تحلیلی و از دریچه نگاه مولوی ویژگی‌های باغ دل بررسی شده و در مقاسیه‌ای تطبیقی با خصوصیات باغ ایرانی قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ویژگی‌های اصلی باغ دل همچون بهترین جایگاه دیدار یار، پرده‌پوشی، وحدت عارف باغ‌آفرین و باغبان الهی و...، می‌باشد. هر یک از این ویژگی‌ها در مقابل خصوصیتی مشابه در باغ ایرانی قرار دارد. خصوصیاتی همچون مکانی برای تأمل و تماشا، درون‌گرایی، پوشیدگی، وجود زمان‌های مهم و محوریت آب و... است. این مقایسه ارتباط شالوده فکری مولوی در رابطه با باغ ایرانی را مشخص می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: مولوی، طبیعت، باغ ایرانی، تصوف، دل عارف

---

* دانشجوی دکتری معماری اسلامی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)
m.rezaeighaleh@tabriziau.ac.ir
** استاد گروه فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران mortezashajari@gmail.com

مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۴/۲۳

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

مقدمه:

باغ‌سازی یکی از درون‌مایه‌های اصلی هنر ایرانی است که بر روی باقی هنرها همچون نگارگری، قالی‌بافی، موسیقی و به‌خصوص شعر و ادب پارسی تأثیرات فراوانی به‌جا گذاشته است. شعر فارسی علاوه‌بر جنبهٔ زیبایی‌شناسانه خود، زبان طرح مباحث حکمی و عرفانی است. زیرا «روحیه شاعرانگی انسان ایرانی باعث می‌شود که او با شعر بیندیشد» (شایگان، ۱۳۹۳: ۱۷). ادبیات عرفانی فارسی به عنوان بخشی مهم و تأثیرگذار در اشعار فارسی، بیانگر مضامین فرهنگ ایرانی ازجمله باغ ایرانی است.

«شعر صوفیانه فارسی مقارن اوایل قرن پنجم با ابوسعید ابوالخیر و اصحاب او در خراسان رواج تمام یافت» (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۱۴۰ و ۱۴۱). اما طبق گفته اغلب محققان، عصر شکوفایی کامل این ادبیات، قرون پنجم تا هفتم هجری است. در این دوره زبان صوفیه بسیار پیچیده و پر رمزوراز می‌گردد. سید حسین نصر، ادبیات عرفانی را «توصیف بهشت» و خلق فضایی ملکوتی می‌داند. زیرا فقط شامل گفته‌ها و شنیده‌ها نیست، بلکه ادبیات حال (تجربه مستقیم معنوی) است (Nasr 1999: 1-11).

زبان صوفیانه، زبان رمز است و اصطلاحات ایشان اغلب تأویل می‌شود. شفیعی کدکنی در این رابطه بیان می‌کند که دسته‌ای از صوفیان می‌کوشند با کلمه، عوالم تازه‌ای کشف کنند و تجربهٔ روحی خود را با زبان عاطفی انتقال دهند. هر شاعر و عارف بزرگی که به کشف عوالم روحی تازه‌ای دست یافته باشد، ناگزیر کاربرد تازه‌ای از زبان را نیز در اختیار گرفته است. درواقع گوینده هرقدر در کشف عوالم جدید روحی تواناتر باشد، در کاربرد زبان نیز چالاک‌تر و نوآورتر است. بنابراین در نوشته‌های پویای صوفیه، اشراف صوفی بر ساحت‌های مختلف کلمه به‌گونه‌ای است که گویا خود در آن سوی واژه‌ها ایستاده است (شفیعی کدکنی ۱۳۹۲: ۲۴۳، ۲۴۶ و ۲۴۷).

مولانا عارف و شاعر بزرگ قرن هفتم هجری نیز از همین دسته صوفیان است و تأثیری شگرف و بی‌مانند بر عرفان داشته است. وی نگاهی عارفانه و رمزآلود به طبیعت دارد. عناصر طبیعت به طور متنوع و بسیار متعدد در متن اشعارش حضور دارند نه در حاشیه. نگاه او به طبیعت و پدیده‌های آن براساس تصاویر گذشتگان نبوده و نوآورانه است. در این میان، باغ، ازجمله پدیده‌های پربسامد در اشعار عرفای پیش از مولوی و خصوصاً خود مولاناست.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

سؤال اصلی پژوهش این است که باغ طبیعت از نظر مولوی دارای چه خصوصیات و قابلیت‌هایی بوده که به صورت خودآگاه (نه تقلیدوار) آن را انتخاب کرده و به عنوان یک نماد رمزی بسیار مهم بدان پرداخته است؟ پرسش دیگر اینکه چرا در میان تمامی ترکیبات متنوع و متعدد باغ در اشعار مولانا، بیش از همه به باغ جان و باغ دل[۱] تأکید شده است و چه رابطه‌ای میان ریشه‌های معنایی باغ طبیعت و جان عارف در افکار مولوی وجود دارد؟ پاسخ این سؤالات را شاید بتوان در ویژگی‌های منحصربه‌فردی که باغ دارد و مولانا خود به آن‌ها اشاره کرده است، جست‌وجو نمود. در این پژوهش سعی بر آن است که به شیوه توصیفی- تحلیلی از دریچه نگاه مولانا، ویژگی‌های باغ دل بررسی شده و در مقاسیه‌ای تطبیقی با خصوصیات باغ ایرانی قرار گیرد. روش گردآوری اطلاعات در این پژوهش کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از منابع مکتوب و دیجیتال است.

البته تاکنون تلاش‌هایی در زمینه پژوهش درباره نقش طبیعت در اشعار مولانا انجام شده است.[۲] از مهم‌ترین پژوهش‌ها دربارهٔ باغ در اشعار مولانا، فصلی از کتاب *شکوه شمس* نوشته آن ماری شیمل، با عنوان «صور خیال باغ» است. در این بخش به عناصر طبیعت، تشبیهات و جناس‌های خاص به‌کار رفته در اشعار مولوی اشاره می‌شود. در اینجا اغلب مظاهر طبیعت تمثیلی از انسان عارف و عشق اوست. اما در این کتاب همچون بسیاری از تحقیقات دیگر یافت شده در این رابطه، باغ در معنای هنر باغ‌سازی مدنظر نبوده و شامل اغلب عناصر طبیعت به‌کار رفته در اشعار مولاناست. بنابراین تاکنون پژوهشی مستقل دربارهٔ وجوه ارتباط اندیشه‌های عرفانی مولانا با هنر باغ‌سازی توسط محققان یافت نشده است. در همین راستا پژوهش حاضر به چگونگی ارتباط باغ ایرانی و باغ جان از منظر مولوی می‌پردازد.

۱. باغ ایرانی

باغ ایرانی نمود عالی منظرسازی، معماری، آبیاری و کشت و ازسوی دیگر، باورها و آیین‌های کهن ایرانی است. همین امر جلوه‌ای خاص بدان بخشیده و آن را از سایر نمونه‌های باغ‌سازی در جهان متفاوت ساخته است. به گواه نشانه‌های تاریخی، پدیدهٔ باغ‌سازی در کشور ما، قدمتی چندهزار ساله دارد و به‌واسطهٔ ارزش جهانی خود، باغ‌سازی شرق و غرب نیز در دوره‌های متمادی از آن الهام

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

گرفته‌اند. این موضوع نشان‌دهندهٔ اهمیت جایگاه باغ در زندگی ایرانیان است. علیرضا آریان‌پور نیز در کتاب *شناخت باغ‌های ایران و باغ‌های تاریخی شیراز* به این نکته اشاره می‌کند که آیین قدیم ایرانیان به باغ‌سازی اهمیت خاصی داده و آن را ستایش نموده است. در دورهٔ اسلامی نیز ایجاد باغ‌ها همچنان مورد علاقه بوده و با گسترش سرزمین‌های اسلامی، این هنر ایرانی تا سرزمین‌های دوردست از شبه قاره هند تا سرزمین اسپانیا نفوذ یافته است (آریان‌پور ۱۳۶۵: ۲۷، ۳۰ و ۵۲). مولانا نیز در همین گستره جغرافیایی و فکری می‌زیسته است. او در بلخ به دنیا آمده و در دوره نوجوانی آنجا را ترک گفته و در قونیه سکنی گزیده و در همان جا وفات یافته است. بنابراین می‌توان شاکلهٔ نگاه او به باغ این‌جهانی را برمبنای باغ ایرانی جست‌وجو نمود.

شاعران عارف ایرانی اغلب شهود یا عمل ورود به عالم لامکان را به ورود به باغ تشبیه کرده‌اند. زیرا باغ‌سازی، خیال‌انگیزترین اثر در حوزهٔ معماری به‌حساب می‌آید و با غزل در هنر شعر (به عنوان آزادترین و خیالی‌ترین قالب شعری) همانندی دارد.

> *معمار در باغ همچون شاعر در غزل کمابیش از برآوردن کارکردها فارغ است. او می‌تواند خیال خود را در ساحت باغ آزادانه جولان دهد و برای خیال مخاطب جولانگاهی فراخ پدید آورد* (بهشتی، ۱۳۸۷: ۱۱).

۲. باغ در ادبیات عرفانی پیش از مولوی

در این بخش با جست‌وجو در متون و اشعار عرفانی پیش از مولانا به‌ویژه قرون پنجم تا هفتم هجری، سعی در یافتن تعابیری همچون باغ جان و باغ دل شده است.

طبیعت و مظاهر آن در همهٔ اعصار مورد نظر شاعران جهان بوده است. ادبیات فارسی نیز از این قاعده مستثنی نیست. در این میان، ادبیات عرفانی فارسی، توجه ویژه‌ای به باغ، به عنوان یک پدیده فرهنگی چند هزارساله در سبک زندگی ایرانی داشته است.

> *ادیبان ایران در همه دوره‌ها به‌ویژه در سده‌های نخستین هجری که سبک خراسانی رواج داشته، در انواع شعر خود بیشتر به توصیف مظاهر زیبای طبیعت به‌خصوص باغ‌ها پرداخته‌اند* (آریان‌پور ۱۳۶۵: ۱۰۰).

اما با حضور سنایی در قرن پنجم هجری و به دنبال آن عرفایی چون عطار، مولانا و حافظ، باغ در مفاهیم و اصطلاحات عرفانی جایگاهی والاتر از پیش یافت.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

در تصوف عاشقانه، باغ واژه‌ای پربسامد بود که افزون‌بر اطلاق به بهشت جاودانی و جایگاه معرفت حق، با اضافه شدن به کلماتی همچون دل، جان و عشق، تعابیر عرفانی لطیفی ایجاد می‌نمود. زیرا «هر دو کلمه‌ای که که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، غالباً از یک تجربه معنایی خبر می‌دهند» (شفیعی کدکنی ۱۳۹۲: ۲۴۴). در این ادبیات، ورود به باغ اغلب در معنای ورود به عرفان به‌کار می‌رفت.

خواجه عبدالله انصاری (قرن ۴ و ۵ هجری) از اولین عرفایی است که به باغ دل اشاره می‌کند. وی در فصل سوم *الاربعین فی الحدیث*، ذیل حدیث سوم در موضوع غرس درختان به تأویل عرفانی باغ می‌پردازد و می‌نویسد:

> *هان ای طالبان، باغ شما که تماشاگه قدسیان ملأ اعلی است و نظرگاه لطف مولی است، عرصه‌ای عظیم دارد، یعنی دل؛ اشجار بسیار درو بنشان، درختان طیبه ... از صدق و محبت و اخلاق و مودت و انس و شوق تا در سایه برکت آن درختان، خلق زمین و آسمان می‌آسایند و باران به برکت آن می‌بارد و زمین از برکت آن می‌روید. ... و آنچه در همه می‌کارند و می‌درونند خود همه از برکت باغ و درخت آن صاحب‌دلست. پس به عالم صورت چه نگری ای صاحب معنی که همه به نسبت عالمِ دلِ تو خیال‌اند. صاحب‌نظری بایستی که یکباره درین باغ این صاحبدل نگریستی که تا بدیدی که از هر شجره‌ای چه ثمره به جن و انس و ملک و طیور و وحوش می‌رسد و جمادات و نوامی را از آن چه بهره می‌رسد. ... زهی باغ و زهی باغبان، و زهی تماشاگاه! که از شرح یک گل از آن عاجز است عقل و عبارت که آرد به بیان*
> (خواجه عبدالله، ۱۳۹۰، ج۱: ۱۴ و ۱۵).

در این تأویل از باغ بیرون که عرصه‌ای تنگ دارد به باغ درون (باغ دل)که فراخنای آن را کسی نمی‌داند داخل می‌شود و این دو باغ را از جهات گوناگون با هم مقایسه می‌کند (خواجه عبدالله، ۱۳۹۰، ج۱: ۸۸).

اوج تکامل عرفان پیش از مولانا به سنایی و عطار بازمی‌گردد. تغییر نگاه به طبیعت و همچنین باغ، با سنایی (قرن ۵ و ۶ هجری) آغاز می‌شود. او با نگارش کتاب مهم خود، *حدیقهٔ الحقیقهٔ و شریعهٔ الطریقهٔ*، و قرار دادن باغ حقیقت در عنوان این رساله عرفانی به جایگاه ویژه باغ در اندیشه خود تأکید دارد. همچنین وی در دیوان اشعار خود، در چندین جا به باغ دل و جان اشاره کرده

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

است.[۳] اما عموماً وصف باغ در اشعار او گذراست. شعر عطار (قرن ۶ و ۷ هجری) پس از سنایی دومین اوج شعر عرفانی است. او به‌خوبی از طبیعت برای بیان مضامین عرفانی استفاده می‌کند که نمونه بارز آن کتاب *منطق الطیر* است. اما در شعر او توجه به باغ بسیار اندک بوده و عموماً ویژگی‌های ظاهری باغ را ذکر می‌کند. وی تنها در چند بیت به باغ دل و جان اشاره کرده است.[۴]

خاقانی شروانی (قرن ششم هجری) نیز در دیوان اشعار خود بارها، به باغ جان و باغ دل اشاره کرده است.[۵] نظامی (قرن ششم هجری) نیز ازجمله حکما و شعرای اثرگذار بر مولوی است. بهروز ثروتیان، نظامی‌شناس، در *شرح مخزن الاسرار* می‌نویسد که نظامی در این کتاب، حالات خاص مراقبه و ذکر عارفانه در یک شب خلوت و یافتن راه دل و رسیدن به شب قدر خویش را توضیح می‌دهد. در جایی که هاتف شروع به آموختن طی طریق به عارف می‌نماید، تعبیر می‌کند که او را به باغی می‌برد[۶] و در قسمتی که عارف در سیر خود به شهود دل می‌رسد و مناظری می‌بیند، نظامی شروع به شرح صفت سبزه‌ها و گل‌های باغ سخن و درنهایت باغ عرفان می‌نماید (ثروتیان ۱۳۷۰: ۳۰۸ و ۳۳۷). در میان اشخاصی چون ابونصر فراهی،[۷] خواجوی کرمانی،[۸] حکیم زجاجی،[۹] و روزبهان بقلی شیرازی[۱۰] در قرن ششم و هفتم هجری، نیز اشاراتی بسیار مختصر به باغ جان دیده می‌شود. با بررسی تمامی این موارد، می‌توان گفت توجه به باغ دل و جان در عرفان پیش از مولوی نیز کم و بیش یافت می‌شود. اما مفهوم باغ دل در کلام مولانا که پس از ایشان قرار گرفته و در اوج ادبیات عرفانی بیان شده است، تأمل بیشتری را می‌طلبد.

۳. طبیعت و باغ در نگاه مولوی

مولوی از سردمداران تحول نگاه به طبیعت در عرفان است؛ نگاهی عاشقانه، نمادپرداز و رمزآلود به طبیعت. وی با بهره‌گیری از واژگان طبیعت، همواره از طریق سفر در صورت‌های زبان به قلمروی معنا راه می‌برد. وی در اشعار خود اغلب از قید ظاهر الفاظ خارج شده و با زبان رمز، وصف سیر و سلوک عرفانی می‌کند. سخن از طبیعت نیز در شعر او همین‌گونه است. او حتی گامی فراتر نهاده و گاه به سبب بی‌اختیاری، عرف رایج زبان را کنار گذاشته است. زیرا «هر نوع بی‌قراری روح شاعر ممکن است مایه نوعی بی‌قراری در نظام نحوی جمله‌ها شود» (شفیعی کدکنی ۱۳۹۲: ۲۸۷).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

برخی از عناصر متعدد و متنوع طبیعت در شعر مولوی، جایگاه ویژه‌ای یافته و بالعکس به بعضی از آن‌ها بسیارکم توجه شده است. به عنوان نمونه به خورشید، دریا، شیر، آهو و مرغابی بسیار پرداخته شده است و هرکدام معانی متعدد و گاه متضاد دارند. اما همین عناصر در اشعار دیگر شعرا چنین جایگاهی ندارند. زیرا مولانا به دنبال تکرار تصویرهای طبیعت دیگر شعرا نبوده و دست به ایجاد تصویرهایی نو زده است. شیمل، یکی از اندیشه‌های اصیل مولوی را برابر شدن دقیق مظاهر طبیعت با رفتار آدمی معرفی می‌نماید. به عنوان نمونه قطرات باران برای شکوه باغ همچون اشک‌های عاشق است برای تازه کردن دل. البته این صور خیال شاعرانه، پیش از این نیز نزد حلقه‌های صوفیه مشهور بوده اما در شعرهای مولوی واقعیتی تازه یافته است (شیمل ۱۳۷۵: ۱۲۳ و ۱۲۵). استفاده از باغ توسط مولانا برای بیان معانی لطیف عرفانی گرچه نزد شعرای دیگر یافت می‌شود، اما در سخن مولوی مرتبه‌ای بالاتر یافته است. «مولوی، جمال و جلال الهی را در همه جا، خصوصاً در باغ‌ها مشاهده می‌کند» (شیمل ۱۳۷۵: ۲۸۱). علاوه بر باغ، واژه‌های گلشن، گلزار، گلستان، بوستان و ... نیز در اشعار وی به‌وفور یافت می‌شود. البته هیچ‌یک از آن‌ها چه از نظر تعداد کاربرد و چه از نظر بهره‌گیری از صورت‌های خیالی با باغ قابل مقایسه نیستند. مولوی از ترکیبات بسیار متنوع باغ[۱۱] نیز، به‌کرات در شعر خود استفاده کرده که برخی از آن‌ها در اشعار پیشینیان وجود داشته، اما بسیاری از آن‌ها نیز بدیع است. باغ دل، باغ جان و باغ عشق از مهم‌ترین ترکیبات باغ است که گرچه توسط مولانا خلق نشده، اما در شعر او وسعت و تنوع معنایی ویژه‌ای یافته و بیش از دیگر ترکیبات باغ، تکرار گشته است. باغ از آن کلماتی است که در اشعار مولانا قابلیتی بالا یافته و آن را از مرتبه صورت به معانی، خیال و ملکوت رسانده است.

۴. باغ دل از منظر مولوی

باغ به عنوان جایگاهی سرسبز و پر از درخت می‌تواند به عنوان مجاز برای دل عاشق به‌کار رود که سرشار از نشاط و سرور عشق است. ازاین‌رو مولوی دل را به عنوان جایگاه حقیقی عشق با باغ به عنوان مجاز ترکیب کرده است؛ اما متذکر می‌گردد که این باغ، جان نیست بلکه آیینه‌ای است برای نشان دادن نقش جان.[۱۲] وی در بیت:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

من آبِ آب و باغِ باغم ای جان هزاران ارغوان را ارغوانم

(مولوی ۱۳۸۴: ۵۴۲)

از روش تکرار اسم و ساختن ترکیب باغِ باغ نیز استفاده کرده و به معنای زیرین یا جانِ باغ اشاره کرده است. او معتقد است که باغ، صورت نیست، معناست؛[۱۳] آن هم از عروسان معانی. بنابراین تشبیه معانی زیبا به صورت باغ به دلیل تناسب آن‌هاست. چون این معانی زیبا صورت نداشتند، به شکل پدیده‌ای زیبا مصور شدند و به‌عبارت‌دیگر مخیلات در چهره باغ نقش می‌یابند.[۱۴]اما مولانا در ابیات «ورنه لا عین رات چه جای باغ/گفت نور غیب را یزدان چراغ/مثل نبود آن مثال آن بود/تا برد بوی آنک او حیران بود» (مولوی ۱۳۸۵: ۴۹۰)، باز تأکید می‌کند که باغ مثالی برای این معناهاست نه مثل آن‌ها. دل و جان عارف نیز از همین دسته معانی زیباست که صورتی ندارد و به همین دلیل به شکل باغ صورتگری شده است.[۱۵]

مولوی با مرتبط کردن صورت خیال دل با باغ، این مکان بی‌نشان را به باغی تشبیه می‌کند که تحت مراقبت باغبان الهی است. به بیان دیگر دل عارف، دانه‌ای مستعد است که به لطف حق باغی می‌شود: «دانه‌ای را باغ و بستان ساختی/خاک را کاشانه کردی عاقبت» (مولوی ۱۳۸۴: ۱۵۲).

مولوی به این نکته بارها اشاره می‌کند که دل از توست چون باغ و اینکه جانِ باغ ما، خداوند است: «تو می دانی که جان باغ ما اوست/مبادا سرو جان از باغ ما کم» (مولوی ۱۳۸۴: ۵۴۱). زیرا عرفا دوستان حق هستند که حق، در درونشان باغ رویانیده است و این باغ دل از ثمره‌های باغ غیبی است که روان شده و به ایشان رسیده است: «کوری ایشان درون دوستان/حق برویانید باغ و بوستان» (مولوی ۱۳۸۵: ۹۱). بنابراین باغ دل، عکس قد و رخساره آن دلدار است.

بیدلان از باغ و گل دل‌شادترند و در خار همچون گل و در شب همچون سحر هستند.[۱۶] بنابراین دل عارف یک باغ نیست بلکه در خود صد باغ ارم دارد و حتی گاهی صد ارم نیز در نظرش عدم است: «آن سینه و چون سینه صیقل ده آیینه/آن سینه که اندر خود صد باغ ارم دارد» (مولوی ۱۳۸۴: ۲۱۶). «باغ دلم که صد ارم در نظرش بود عدم/ نرگس تازه خیره شد کز شجری چه می‌شود» (مولوی ۱۳۸۴: ۲۰۳). زیرا باغ جان، باغی است که از بالا می‌شکفد و مبارک و متعالی است: «زهی باغ زهی باغ که بشکفت ز بالا/زهی قدر و زهی بدر تبارک و تعالی» (مولوی ۱۳۸۴: ۳۵). به همین دلیل یار دائماً

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

به باغ جان می‌خواند و راه را نشان می‌دهد و عارفان برای معراج، در باغ جان آمده و در آن نردبان نهاده‌اند و از آنجا به‌سوی بالا عروج می‌کنند.[۱۷] ویژگی‌های باغ دل در اشعار مولانا به قرار زیر است.

الف. بهترین جایگاه دیدار یار:

باغ جایگاهی برای تماشا و تأمل است. زیبایی باغ، انسان را به تماشا می‌خواند. حضور پررنگ نظرگاه در نگاره‌ها و حضور ایوان و صفه در اغلب حیاط‌ها و باغ‌ها مؤید همین مطلب است. دیدن در باغ در اولویت است همچون چشم در بین حواس پنجگانه. مولوی می‌گوید باغ است و تماشا و حدیث همیشگی دیده و دیدار در آن. اما تنها دو چشم معنوی می‌تواند عروسان معانی را ببیند، از صورت نقش‌ها بگذرد و به‌سوی اسرار بنگرد و در باغ به جز عکس رخ دوست نبیند. ترکیب خاص و همیشگی منظر و نظرگاه در باغ با ترکیب باغ و دیده در شعر مولانا، این همانی دارد: «این جا کسی است پنهان چون جان و خوشتر از جان/باغی به من نموده ایوان من گرفته» (مولوی ۱۳۸۴: ۸۵۱). دعوت باغ همه به دیدن و تماشاست و کار دل عارف نیز تماشای جان[۱۸] و تأمل است. مولانا بهترین جایگاه دیدار یار را باغ می‌داند زیرا این دو در هماهنگی با یکدیگرند (یار زیبا در باغ زیبا).[۱۹] و همچنین جایگاه عاشق حقیقی نیز همیشه در باغ است چون در آنجا به دنبال معشوق می‌گردد: «گفتند خواجه عاشق آن باغبان شده‌ست/او را به باغ‌ها جو یا بر کنار جو» (مولوی ۱۳۸۴: ۸۰۱). عارف نیز خداوند یا همان معشوق الهی را در جان و دل خود می‌یابد. مولانا نیز معتقد است تذکر و یادآوری باغ آن‌جهانی با دیدن باغ این‌جهانی (عکس باغ آن‌جهانی) اتفاق می‌افتد. این ذکر و تحول روحانی که با ورود به باغ دست می‌دهد، سیری است که از مکانی آغاز می‌شود و به لامکان بازمی‌گردد: «خاموش و بشنو ای پدر از باغ و مرغان نو خبر/پیکان پران آمده از لامکان از لامکان» (مولوی ۱۳۸۴: ۶۳۸). در همین راستا در حکایتی از *مثنوی* که عارفی برای مراقبه به باغی می‌رود، مولوی با مهارت تمام، تصویر باغ را به‌منزله رمز مراقبه عرفانی با تصویر دل به‌منزله آیینه ترکیب می‌کند.[۲۰]

ب. مجموعه‌ای منتخب از عناصر مطلوب عالم (مجمع بودن)

یکی از دلایلی که واژهٔ باغ برای مولانا بسیار با اهمیت جلوه کرده این است که باغ، مجموعه‌ای است گزینش شده از عناصر مطلوب عالم. باغ، مجمع است: «باغ گفتم نعمت بی‌کیف را/کاصل

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

نعمت‌هاست و مجمع باغ‌ها» (مولوی ۱۳۸۵: ۴۹۰). به این معنا که یک کل (هماهنگ، منظم و در تعامل با یکدیگر) است که با آوردن نامش تمامی عناصر آن به ذهن متبادر می‌شود و دیگر لزومی به نام بردن تک‌تک آن عناصر نیست. «چون ستودی باغ را، پس جمله را بستوده‌ای»[۲۱] زیرا باغ، جانِ جان مجموعه خود است. دل و جان آدمی نیز، جانِ جان اوست.

در گذشته واژهٔ طبیعت به معنای آفرینش، ذات و سرشت، طبع، عالم، روزگار و دهر به‌کار می‌رفته اما امروزه این معنا تغییر یافته و به معنای عناصری گزینش شده از طبیعت (بخش‌های زیبا و خوشایند طبیعت) بدل شده است. در اشعار مولانا، طبیعت نه در معنای امروزی بلکه در معانی طبع، سرشت و عالم به‌کار رفته است. وی برای اشاره به طبیعت به معنای امروزی، عناصر گزینش شده‌ای را به‌طور جداگانه معرفی می‌کند همچون گل، درخت، خورشید و ... . بنابراین واژه باغ به عنوان مجموعه‌ای متنخب از عناصر طبیعت برای او بسیار ارزشمند است.

پ. محصور بودن:

باغ، فضا است؛ فضایی محصور و درون‌گرا با دیوار و درب که می‌توان به آن داخل شد، گردش کرد و به تأمل نشست. دیوار و حصار، امنیت و تمرکز در درون باغ ایجاد می‌کند و همچنین دوری از مزاحمت‌ها و هیاهوی بیرون را فراهم می‌آورد. دل انسان نیز فضایی دور از حضور اغیار است که تنها عارف طی سلوک معنوی می‌تواند به شناخت آن برسد، درش را بیابد و در آن داخل گردد: «ولیک این همه محنت به گرد باغ چو خاری/درون باغ گلستان و یار و چشمه جاری/چو بگذری تو ز دیوار باغ و در چمن آیی/ زبان شکر گزاری سجود شکر بیاری» (مولوی ۱۳۸۴: ۱۰۸۸)

ت. پرده‌پوشی و پرده‌دری:

دعوت‌های مکرر مولوی به خاموشی حاکی از ناگفتنی بودن اسرار عرفان است (سابتلنی، ۱۳۸۷). مستی باغ‌جان پنهان است همچون زمستان باغ که گیاهان به ظاهر مرده و پنهان‌اند و می، نهانی می‌خورند تا در بهار آشکار گردند[۲۲] و یا انبوه شاخ و برگ باغ در اوقات دیگر که مانع دید کامل به تمامی باغ می‌شود و تنها بوی آن است که به مشام می‌رسد[۲۳] نشان این رازداری و آشکارگی است. قدرتمندترین بیان از تصاویر اخفا و افشای «راز» پنهان، در شکل نهال درون باغ جلوه می‌کند:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

در سر خود روان شد بستان و با تو گوید / در سر خود روان شو تا جان رسد روان را
تا سر هر نهالی از قعر بر سر آید / معراجیان نهاده در باغ نردبان را
(مولوی ۱۳۸۴: ۷۲)

باغ دل نیز مانند باغ ایرانی، باغی محصور است اما به‌روی انسان کاملاً بسته نیست و در تناقضی نهفته برای ورود بدان باید از پیش محرم شده باشی. دل باغ نهانست که به صد شکل خویش را می‌نماید، ولی خود یکسان است. زیرا این باغ است که می‌تواند نقش‌های گوناگون دل عارف که اسرار اوست، منعکس نماید:[۲۴] «نقش‌ها بود پس پرده دل پنهانی/ باغ‌ها آینه سر دل ایشان شد» (مولوی ۱۳۸۴: ۲۷۷).

ث. وحدت عارف باغ‌آفرین و باغبان الهی:

باغ درعین‌حال که باغبانی زمینی دارد، دارای باغبانی الهی است. زیرا باغ، طبیعتی آرایش‌یافته به دست انسان و برای انسان است. باغ از یک جهت مصنوع و از جهتی دیگر طبیعی است. جان آدمی نیز محصول عنایت الهی و تلاش خود اوست.[۲۵] انسان عارف در طی طریق خویش، جان و دلش را آباد می‌کند و آن را مطابق با سطح معرفتی‌اش می‌سازد. صوفی در دلش، باغ‌آفرین است یا به بیان دیگر باغ و بهشت بی‌نهایت در دل باغبان است: «باغی و بهشت بی‌نهایت/در سینه مرد باغبانی» (مولوی ۱۳۸۴: ۹۷۸). به همین دلیل توجه به باغبان الهی و وحدت جان، دل، باغ و باغبان[۲۶] در اشعار مولانا به‌وفور یافت می‌شود:

غلام باغبانانم که یارم باغبانستی / به تری و به رعنایی چو شاخ ارغوانستی
چو باغ حسن شه دیدم حقیقت شد بدانستم / که هم شه باغبانستی و هم شه باغ جانستی
(مولوی ۱۳۸۴: ۹۰۰)

ج. بیکرانگی:

باغ، عالمی کوچک است؛ تمامی عناصر اصلی طبیعت همچون زمین، آب، باد، خاک، گیاه (درخت و گل)، جانورانی همچون پرندگان، گاه کوه، آسمان (خورشید و ماه و ...) و حتی انسان در کنار هم جمع آمده‌اند. بدین ترتیب مکانی محدود، مکانی لایتناهی گشته و باغ، عالم شده یا به بیان دیگر همچون آیینه، بیکران را در خود جای داده است. مولانا نیز چون دیگر عرفا، انسان را

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

عالم صغیر می‌خواند و دل او را آیینه تمام‌نمای هستی و بی‌پایان[۲۷] می‌داند: «اندرآ در باغ بی‌پایان دل/ میوه شیرین بسیارش نگر» (مولوی ۱۳۸۴: ۳۹۳).

چ. برساخته از خیال نیک:

باغ واسط است؛ عالمی میانه که برای ورود به عالم خیال از مکان‌های دیگر می‌تواند مستعدتر باشد. «بر طبق آیین‌های دیرینه ایرانی، باغ، بهترین مکان برای اتصال جویی به عالم بالاست؛ زیرا در میان طبیعت زمینی و دنیای آرمانی است. ازیک‌سو اتصال جویی با ملکوت و ازسوی‌دیگر مکاشفت در درون خویش» (کورکیان ۱۳۷۷: ۵۹). استعداد خیال‌انگیزی باغ برای مولانا بسیار مهم تلقی می‌شود، زیرا او به دنبال رازگشایی معنای اصلی همه‌چیز و بازگرداندن آن‌ها به عوالم بالاتر و اتصال به عالم خیال و درنهایت رسیدن به عالم بی‌زمان و بی‌مکان است. از نظر مولانا این باغ‌های خیال‌انگیز، آیینه‌وار عمل می‌کنند.[۲۸] خیال نیک عارف، باغ است و خدا این خیال را ساخته اما خیال دیگری دوزخ است.[۲۹] باغ‌ها و میوه‌هایی در عین جان و دل قرار دارد که باغ‌های زمینی عکس و خیالی از این باغ هستند. باغ‌های دل و جان، اصل باغ‌ها هستند که بسیاری از آن می‌گریزند و به دنبال خیال آن‌ها می‌روند: «باغ‌ها و سبزه‌ها در عین جان/ بر برون عکسش چو در آب روان/آن خیال باغ باشد اندر آب/که کند از لطف آب آن اضطراب/باغ‌ها و میوه‌ها اندر دلست/عکس لطف آن برین آب و گلست/می‌گریزند از اصول باغ‌ها/بر خیالی می‌کنند آن لاغ‌ها» (مولوی ۱۳۸۵: ۶۱۵ و ۶۱۶). اما درواقع عارف همان باغی است که در خواب دیده است: «کدامین سوی می‌دانی کدامین سوی می‌بینی/تو آن باغی که می‌بینی به خواب اندر به بیداری» (مولوی ۱۳۸۴: ۹۱۴).

ح. موجب سرور همیشگی:

هدف اصلی و اولیه در باغ، تفریح و تفرج است؛ جایگاهی برای گلگشت. باغ تماما شادی و شور و شیرینی بوده و اصل نعمت‌ها در آن جمع شده است: «باغ گفتم نعمت بی‌کیف را/ کاصل نعمت‌هاست و مجمع باغ‌ها» (مولوی ۱۳۸۵: ۴۹۰). باغ والاترین جایی است که آدمی برای نهایت لذت و شادی می‌تواند تصور کند. حتی خداوند هم بهشت الهی و نهایت لذت آن‌جهانی را به باغ تشبیه کرده است. «اندیشه بهشت به عنوان باغ، اندیشه‌ای کهن است که به چهارهزار سال قبل باز می‌گردد» (کلارک ۱۳۷۸: ۱۶۰). مولانا نیز خود و اشعارش همیشه سراسر شور و نشاط و شیرینی بود و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

به‌ندرت از شکایت و ملال سخن به‌میان می‌آورد و معتقد بود این نگاه ماست که شیرینی‌آفرین است. زیرا باغ دل با دیدن یار می‌خندد و چون همه‌جا عکس رخ یار می‌بیند، همه عالم برای او شیرین می‌گردد. بنابراین شور و سرور همیشگی باغ[۳۰] به عنوان نماد عالم شادی و دل سر تا پا شیرینی عارف برای او مغتنم است: «به سوی باغ وحدت رو کز او شادی همی‌روید/که هر جزوت شود خندان اگر در خود حزینی تو»(مولوی ۱۳۸۴: ۷۷۶).

خ. نو شدن:

جنب‌وجوش، پویایی، تغییر و نو شدن پی‌در پی، آشکارا در باغ دیده می‌شود. زیرا علاوه‌بر رشد و نمو باغ، بسیاری از اتفاقات طبیعت همچون تغییر فصول، تغییر شب و روز و احوالات گوناگونی همچون باران و برف و باد همه در آن هویداست. از دیدگاه مولانا باغ نوآیین[۳۱] براساس قاعده «لا تکرار فی التجلی» در حرکت همیشگی و نوشدن هر لحظه است و این نویی ارزشمند است. «روز نو و شام نو، باغ نو و دام نو/ هر نفس اندیشه نو، نوخوشی و نو غناست» (مولوی ۱۳۸۴: ۱۶۵). جان عارف نیز دائماً در حال همین نو شدن است و هر روز باغ دل رنگی دیگر به خود می‌گیرد: «هر روز باغ دل را رنگی دگر دهی/ اکنون نماند دل را شکل صنوبری» (مولوی ۱۳۸۴: ۱۰۶۳).

د. دعوت در راه عشق:

باغ آدمیان را به‌سوی خود می‌خواند و چون مکانی دلگشاست هر کس به آن داخل شود به آنجا علاقه‌مند شده و نمی‌خواهد به‌زودی از آنجا خارج گردد. همچنین بسیاری از جشن‌ها و دیدارها از دیرباز در باغ بوده است. مولوی از این ویژگی باغ بسیار بهره برده و دعوت به پای گذاشتن در راه عشق را با دعوت به باغ همراه نموده است. او برای ایجاد اشتیاق جهت رفتن به باغ جان می‌گوید اگر قدم به‌سوی باغ عشق برداری صد سلام از آن باغبان به تو می‌رسد: «دو سه قدم به سوی باغ عشق کس ننهاد/که صد سلامش از آن باغبان نمی‌آید» (مولوی ۱۳۸۴: ۳۴۱) و کسی از این باغ سیر نمی‌شود.[۳۲] پس اگر حزینی به این باغ بیا که در آن شادی همی‌روید[۳۳] و قیامت نقد را در آنجا می‌بینی[۳۴] بیرون دیوار باغ محنت است اما اگر داخل آیی، گلستان و یار و چشمه جاری است:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

ولیک این‌همه محنت به گرد باغ چو خاری درون باغ گلستان و یار و چشمه جاری
چو بگذری تو ز دیوار باغ و در چمن آیی زبان شکر گزاری سجود شکر بیاری
(مولوی ۱۳۸۴: ۱۰۸۷)

زیرا خارج از حصار باغ، تنها شاخه‌ای از باغ آورده‌اند نه کل باغ را. پس تو باید سوی آن بروی تا مغز پوست‌ها را اندر باغ بیابی:

سوی شهر از باغ شاخی آورند باغ و بستان را کجا آنجا برند
خاصه باغی کین فلک یک‌برگ اوست بلک آن مغزست و این عالم چو پوست
(مولوی ۱۳۸۵: ۳۱۳)

ذ. ثمر داشتن:

مولانا به‌وفور به کثرت ثمرات، وفور برکات و سایه‌های راحت‌بخش درختان باغ اشاره می‌کند. وی از این موضوع برای بیان عشق عارف که میوه باغ جان اوست، بهره برده است و اینکه حاصل باغ عارفان، از آسیب‌ها در امان است: «باغ سبز عشق کو بی منتهاست/جز غم و شادی درو بس میوه‌هاست» (مولوی ۱۳۸۵: ۸۲)، «سوی سوراخی که نامش گوش‌هاست/ تا به باغ جان که میوه‌ش هوش‌هاست» (مولوی ۱۳۸۵: ۲۸۰) و «حاصل آن روضه چو باغ عارفان/ از سموم صرصر آمد در امان» (مولوی ۱۳۸۵: ۱۱۳۲). در دید مولانا میوه دادن درخت در باغ بسیار ارزشمند است و به فراوانی و شیرینی آن نیز تأکید بسیار دارد: اندر آ در باغ بی پایان دل/ میوه شیرین بسیارش نگر(مولوی ۱۳۸۴: ۳۹۳). و حتی به میوه زمستان[۳۵] نیز توجه نموده است. در باغ جان عرفا، برگ چون زبان است و میوه چون دل، وقتی دل‌ها آشکار شوند ارزش زبان معلوم می‌گردد و این تأکیدی است بر ارزش دل بر زبان و میوه بر برگ.[۳۶]

ر. دگرگونی همیشگی حالات:

در باغ مولانا، عارف گاه خود را در قرب حق می‌بیند، باغ دلش بهاری می‌شود و طرب و شکفتگی می‌یابد و گاه به دلایلی دچار فراق می‌گردد، باغ دلش زرد و خشک شده، خزان می‌پذیرد و همچون باغ زمستانی در انتظار بهار، منتظر افاضات حق می‌ماند:

هر چه بیافت باغ دل از طرب و شکفتگی از دی این فراق شد حاصل او همه هبا

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

زرد شدست باغ جان از غم هجر چون خزان کی برسد بهار تو تا بنماییش نما
(مولوی ۱۳۸۴: ۲۰)

بنابراین بهار جان عارف برای او بسیار ارزشمند است.

ز. دارای اوقات ارزشمند:

عرفا، وقت را الهامی ازسوی غیب می‌دانند که بر قلب بنده مؤمن وارد می‌شود. همان‌طورکه اوقاتی همچون بهار در باغ طبیعت مهم تلقی می‌شود، وقت‌هایی نیز برای دل عارف ارزشمند است. مولانا به برخی از این زمان‌ها در باغ جان اشاره کرده است. برای مثال، زمان‌هایی چون نوبهار و هوای خوش، زمانی که خوبان حله می‌پوشند، زمان حضور مستان در باغ، هر دم که ز باغ بویی آید، وقت میوه دادن باغ، زمستان که زمان پرده‌پوشی است، وقت دعا، وقتی که آب در جوی روان می‌گردد، هنگامی که باد صبا می‌وزد، زمان وصل که بهتر از همه فصول است، روزی که جمله یاران به باغ می‌آیند و قیامت، از بهترین این اوقات است. احوالات باغ جان عارف نیز همچون باغ طبیعت متغیر است.[۳۷]

س. داشتن رزق معنوی:

آب (چه به صورت جاری و چه باران) دارای معانی پیچیده‌ای است، که به عنوان یک نیروی حیات‌بخش و نشانه‌ای مشهود از فیض خدا، عمل می‌کند. این آب، روزی باغ طبیعت و سبب زنده شدن دوباره اوست و در جان عارف نیز رزق معنوی و سبب شادی و تعالی خواهد شد. مولانا در این زمینه تعابیر گوناگونی دارد، گاه ابر چشم عارف می‌گرید تا باغ دل او خندان شود[۳۸] و بدین ترتیب باغ از آب جان تغذیه می‌کند تا سرسبز گردد: «باغ چو زرد و خشک شد تا بخورد ز آب جان/شاخ شکسته را بگو آب خور و بیازما» (مولوی ۱۳۸۴: ۱۹). گاه از آب دریای حق، به‌سوی باغ جان هر خلقی جویی روان می‌شود که آن را کفایت می‌کند: «از آن دریا هزاران شاخ شد هر سوی و جویی شد/به باغ جان هر خلقی کند آن جو کفایت‌ها» (مولوی ۱۳۸۴: ۲۴). و گاهی می، بارانی می‌شود برای باغ جان[۳۹] و ابر هم ساقی تا باغ جان مست گردد.[۴۰] باغ جان دارای درختانی سرسبز و شاخه‌های تر است که از آب معانی می‌نوشند: «آب معانی بخور هر دم چون شاخ تر/شکر که در باغ عشق جوی شکر می‌رود» (مولوی ۱۳۸۴: ۳۱۵).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

نتیجه:

ترکیب «باغ دل» در کلام عرفای پیش از مولوی یافت می‌شود؛ اما در اشعار مولانا اهمیت ویژه‌ای یافته است و رنگ و بوی خاص خود را دارد. باغ دل بیش از دیگر ترکیبات باغ در اشعار مولوی آمده است. زیرا باغ در روند صعود در عالم معنا بیش از همه به دل نزدیک می‌گردد. کنار هم قرار گرفتن این دو کلمه و استفاده مکرر از آن، نشان از تجربه معنوی گوینده در پیوند سیر و سلوک آفاقی و انفسی (باغ و دل) دارد. مولانا با کلمه باغ و همچنین ترکیب آن با دل، به کشف عوالم تازه‌ای نائل آمده است. در پاسخ به رابطه میان باغ طبیعت و دل عارف در اندیشه مولانا نیز باید گفت، به نظر می‌رسد این موضوع به ویژگی‌های باغ ایرانی به عنوان شالوده فکری مولوی در رابطه با باغ این‌جهانی بازمی‌گردد. ویژگی‌های باغ ایرانی پیش از این توسط محققان متعدد مورد پژوهش واقع شده است. بسیاری از این ویژگی‌ها، با خصوصیات باغ دل در اندیشه مولانا این‌همانی دارد. اصلی‌ترین ویژگی‌های مذکور در جدول زیر شباهت باغ ایرانی و باغ‌دل از منظر مولانا را آشکار می‌نمایاند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

ویژگی های باغ دل در اشعار مولانا	نمونه ای از اشعار مولانا	ویژگی های باغ ایرانی
بهترین جایگاه دیدار یار (مراقبه عرفانی)- دیده و دیدار	در باغ به جز عکس رخ دوست نبینیم- هر جا خیال شه بود باغ و تماشاگه بود- ماندست چشم نرگس حیران به گرد باغ/کاین جا حدیث دیده و دیدار می‌رود-	**تماشا و تامل- منظر و نظرگاه در باغ** زیبایی باغ انسان را به تماشا میخواند و نردبانی میشود برای رفتن به آسمان
مجمع (مجموعه‌ای منتخب از نعمتها و عناصر مطلوب عالم)	باغ گفتم نعمت بی‌کیف را/کاصل نعمتهاست و مجمع باغها	**کل بودن** مجموعه ای منتخب از گیاهان، جانوران، زمین، آسمان، باد، آب و احوالات و فصول طبیعی
محصوریت	ولیک این همه محنت به گرد باغ چو خاری/درون باغ گلستان و یار و چشمه جاری	**درونگرایی** باغ، فضا است؛ فضایی محصور و درونگرا با دیوار و در برای ایجاد امنیت و تمرکز
پرده پوشی و پرده دری (اخفا و افشای راز پنهان)	نقش‌ها بود پس پرده دل پنهانی/باغ‌ها آینه سر دل ایشان شد	**پوشیدگی** باغ در معنای پوشش و انبوه درختان و ...
وحدت عارف باغ آفرین و باغبان الهی	باغی و بهشت بی‌نهایت/در سینه مرد باغبانی .../که هم شه باغبانستی و هم شه باغ جانستی	**مصنوع و در عین حال طبیعی** طبیعتی الهی، آرایش یافته به دست انسان (دارای باغبان، باغدار، مقنی، باغساز و ...)
بیکرانگی	اندرآ در باغ بی‌پایان دل/میوه شیرین بسیارش نگر	**عالمی کوچک** مکانی محدود که مکانی لایتناهی گشته (با حضور آسمان و مجموعه ای از عناصر و موجودات عالم)
خیال نیک	یک خیال نیک باغ آن شده/... باغها و میوه‌ها اندر دلست/عکس لطف آن برین آب و گلست	**خیال انگیزی** مکانی مستعد برای ورود به عالم خیال (آینه وار)
سرور همیشگی	به سوی باغ وحدت رو کز او شادی همی‌روید	**تفریح و تفرج هدف اصلی و اولیه باغ** والاترین مکان متصور آدمی برای نهایت لذت و شادی
نو شدن	روز نو و شام نو، باغ نو و دام نو/هر نفس اندیشه نو، نوخوشی و نوغناست - هر روز باغ دل را رنگی دگر دهی	**پویایی** نو شدن پی در پی باغ با رشد و نمو و ایجاد احوالات گوناگون در گذر زمان
دعوت در راه عشق	دو سه قدم به سوی باغ عشق کس ننهاد/که صد سلامش از آن باغبان نمی‌آید گوید به باغ جان رو گویم که ره کجاست/گوید که راه باغ نیاموختی هنوز/آن سو که نکته‌ها و رموز چو جان رسد/...	**دعوت کنندگی** باغ مکانی دلگشاست که آدمی از آن سیر نمیشود. باغ محلی برای برگزاری جشن ها و دیدارها
ثمر داشتن	باغ سبز عشق کو بی منتهاست/جز غم و شادی درو بس میوه‌هاست - اندرآ در باغ بی‌پایان دل/میوه شیرین بسیارش نگر	**مثمر بودن باغ** مثمر بودن اکثر درختان در میان کرت های باغ
دگرگونی همیشگی حالات (قرب حق، فراق و انتظار افاضه حق)	هر چه بیافت باغ دل از طرب و شکفتگی/از دی این فراق شد حاصل او همه ها/زرد شدست باغ جان از غم هجر چون خزان/کی برسد بهار تو تا بنمایيش نما	**تغییر فصول** شکفتگی در بهار، خشک شدن در پاییز و انتظار بهار دوباره در زمستان
دارای اوقات ارزشمند (زمان وصل)	باغی که حیات گشت وصلش/ خوشتر ز بهار و چار فصلش	**زمان های مهم در باغ** همچون نوبهار و هوای خوش، میوه دادن باغ، روان شدن آب در جوی ها و جمع شدن یاران
رزق معنوی داشتن (آب نشانه مشهود فیض خدا و و سبب مستی باغ دل)	از آن دریا هزاران شاخ شد هر سوی و جویی شد/به باغ جان هر خلقی کند آن جو کفایت‌ها- باغبانا رعد مطرب ابر ساقی گشت و شد/باغ مست و راغ مست و غنچه مست و خار مست	**محوریت آب** آب چه به صورت جاری و چه باران روزی باغ طبیعت و سبب زنده شدن دوباره اوست

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

پی‌نوشت‌ها:

۱. در این مقاله منظور از باغ‌دل و باغ‌جان یکی است، زیرا جان و دل در نزد عرفا متفاوت نیست. مولانا نیز در بسیاری موارد که به باغ دل و باغ جان اشاره کرده، این دو را مترادف یکدیگر گرفته است.

۲. مقالاتی با عنوان «مقایسه تصویرآفرینی از طبیعت در مثنوی‌های عرفانی قرن هفتم (*حدیقهٔ* سنایی، مثنوی‌های تمثیلی عطار نیشابوری و *مثنوی* مولوی)» در سال ۱۳۸۸، «نگاه مولانا به طبیعت در غزلیات شمس تبریزی» در سال ۱۳۹۲ و «بررسی سیر آفاقی طبیعت و عناصر آن با تکیه بر آیات قرآنی در اشعار مولانا» در سال ۱۳۹۶ در نشریات علمی پژوهشی ایران به چاپ رسیده است. مقاله‌ای نیز با عنوان «باغ‌های نمادین در شعر سنتی فارسی: نظامی، مولانا و حافظ» در کتابی تحت عنوان *مطالعات خاورمیانه*، انتشارات دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۸۵ میلادی منتشر شده است. همچنین در کتاب *قمار عاشقانه شمس و مولانا* با موضوع درباره سلوک و منش مولانا نوشته عبدالکریم سروش، بخش‌هایی به موضوع عناصر طبیعت و به‌طور ویژه خورشید و دریا در نگاه مولوی اختصاص دارد. در کتاب *هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس* نوشته علی محمدی‌آسیابادی نیز، بخش‌هایی به چگونگی نمادپردازی عناصر طبیعت پرداخته شده است. به‌علاوه صفحاتی از کتاب *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا* نوشته علی تاجدینی به به‌کارگیری واژهٔ باغ و ترکیبات آن، اختصاص یافته است.

۳. در دل ز طرب شکفته باغیست مرا/ بر جان ز عدم نهاده داغیست مرا (سنایی ۱۳۸۱: ۵۱۸).
هرچه حق در دل محمد خواند/ برد و در باغ جان او بنشاند (سنایی ۱۳۸۲: ۱۱۶). اگر در باغ عشق آیی همه فراش دل یابی/ وگر در راه دین آیی همه نقاش جان بینی (سنایی ۱۳۸۱: ۳۳۷).

۴. ای گل باغ دلم، پرده برانداز از روی/ ورنه چون گل ز تو صد پاره کنم پیرهنم (عطار، ۱۳۵۹: ۴۷۶). درون جان تو باغ بهشتست/ که عین طینت تو حق سرشتست... من آوردم از اینسان شیوه عشق/ ز باغ جان بدادم میوه عشق (عطار، ۱۳۸۳: ۲۷۵). ای تو در ملک دلم روشن شده/ در میان باغ جان گلشن شده (عطار، ۱۳۷۶: ۲۲). دین و دنیایم ازو روشن شده/ باغ جان و دل از او گلشن شده (عطار، ۱۳۷۶: ۲۱۹)

۵. ای باغ جان که به ز لبت نوبری ندارم/یاد لبت خورم که سر دیگری ندارم (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۸۰). شمع شب‌ها به جز خیال تو نیست/ باغ جان‌ها به جز جمال تو نیست (خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۶۱). داغ دل‌ها را به سحر آن جزع جادو تاب داد/ باغ جان‌ها را به شرط آن لعل رخشان تازه کرد (خاقانی،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

۱۳۸۲: ۵۷۶). باغ جان را صبوحی آب دهید/ و آن شفق رنگ صبح تاب دهید (خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۹۳). گلبن مهر تو در باغ دل است/آب از آن گلبن‌تر بازمگیر (خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۲۰). او راست باغ جود و مرا باغ جان و من/ نوبر فرستمش عوض نوبر سخاش (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۳۴) گوئی از باغ جان رسد خبرت/ بوئی ای مه نمی‌رسد چه رسد (خاقانی، ۱۳۸۲: ۸۷۶). به باغ دل ار بلبل درد خواهی/ به خاقانی آی و نوایی طلب کن (خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۹۵). پیش کز بختم خزان غم رسید/ هم به باغ دل بهاری داشتم (خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۰۸). ای کرده تن و جان مرا مسکن غم/ در باغ دلم شکفته شد سوسن غم (خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۲۹).

۶. خواجه گریبان چراغی گرفت/ دست من و دامن باغی گرفت (نظامی ۱۳۸۶: ۸۰).

۷. زهی رویت به خوبی گل، دهانت غنچه خندان/ قدت سرو روان دل، خطت ریحان باغ جان (ابونصر فراهی، ۱۳۶۱: ۳۰).

۸. ای رخ بستان‌فروزت لاله برگ باغ حسن/ عندلیب باغ جان مرغ خوش الحان تو باد (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۸: ۱۱۴).

۹. گل باغ جان را به بار آوریم/ عروس طرب در کنار آوریم (حکیم زجاجی ۱۳۸۳، ج۲: ۱۲۴۱).

۱۰. مترفرف شد به جناح معرفت در باغ جان ... (روزبهان بقلی ۱۳۸۱: ۴۵).

۱۱. باغ عالمی، باغ اسرار خدا، باغ دل، باغ جان، باغ شادی، باغ هستی، باغ بزم، باغ عشق، باغ عشرت، باغ دهان، باغ حقایق، باغ خوش، باغ خندان، صد باغ، آن باغ، باغ فنا، باغ مست، باغ ارم، باغ نو، عروسان باغ، باغ کون، رونق باغ، خمار باغ، باغ گل، باغ الست، باغ جمال، جان باغ، باغ جهان، میان باغ، گرد باغ، اصحاب کهف باغ، باغ بقا، باغ جنت وصل، باغ خدا، باغ بی‌پایان، راه باغ، باغ امید، باغ آسمان، خوش آیین باغ، باغ روحانی، زندگی باغ، باغ ساز، باغ دین، آرایش باغ، روز باغ، باغ بتان و بت پرستان، باغ دوست، سرمجموع باغ، دعای باغ، اسرار باغ، باغ وحدت، هزار باغ، هزاران باغ، باغ عقل کلی، باغ حسن شه، باغ مزمن، باغ نوآیین، باغ یقین، باغ ازل، باغ عالم، سوی باغ، باغ بی‌زمانی، دیوار باغ، درون باغ، باغ حیات، بوی باغ، باغ خرد، باغ سبز عشق، باغهای نفس کل، باغ ایمان، باغ غیبی، باغ جان، شاهراه باغ، ثمار باغ، میوه باغ، باغ غم، خیال باغ، اصول باغ، باغ جود، باغ عارفان، در باغ، باغ فلک، باغ نهان، باغ خدا

۱۲. آنچ بینی تو ز دل جوی ز آیینه مجوی/آینه نقش شود لیک نتاند جان شد (مولوی ۱۳۸۴: ۲۷۷).

۱۳. آنچه معشوق است صورت نیست آن/ خواه عشق این جهان خواه آن جهان (مولوی ۱۳۸۵: ۲۰۹).

۱۴. صورت نداشتند مصور شدند خوش/یعنی مخیلات مصورشده ببین (مولوی ۱۳۸۴: ۷۲۹)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

۱۵. اندرآ در باغ بی‌پایان دل/ میوه شیرین بسیارش نگر/شاخه‌های سبز رقصانش ببین/ لطف آن گل‌های بی‌خارش نگر/چند بینی صورت نقش جهان/بازگرد و سوی اسرارش نگر (مولوی ۱۳۸۴: ۳۹۳).

۱۶. از باغ و گل دلشادتر وز سرو هم آزادتر/ وز عقل و دانش رادتر وز آب حیوان پاکتر/ در خار لیکن همچو گل در حبس ولیکن همچو مل/ در آب و گل لیکن چو دل در شب ولیکن چو سحر (مولوی ۱۳۸۴: ۳۶۳).

۱۷. تا سر هر نهالی از قعر بر سر آید/ معراجیان نهاده در باغ نردبان را (مولوی ۱۳۸۴: ۲۸).

۱۸. ای نوبهار حسن بیا کان هوای خوش/بر باغ و راغ و گلشن و صحرا مبارکست/ای بستگان تن به تماشای جان روید/کآخر رسول گفت تماشا مبارکست (مولوی ۱۳۸۴: ۱۶۰).

۱۹. به عنوان مثال مولانا در قصه‌ای از مثنوی، به داستان جوانی می‌پردازد که از دست عسس گریخته و وارد باغی می‌شود و ناگهان معشوق خود را در آنجا می‌یابد (بود اندر باغ آن صاحب‌جمال) (مولوی ۱۳۸۵: ۵۵۸).

۲۰. صوفیی در باغ از بهر گشاد/ صوفیانه روی بر زانو نهاد/ باغ‌ها و سبزه‌ها در عین جان/ بر برون عکسش چو در آب روان/ آن خیال باغ باشد اندر آب/که کند از لطف آب آن اضطراب/ باغ‌ها و میوه‌ها اندر دلست/ عکس لطف آن برین آب و گلست/ می‌گریزند از اصول باغ‌ها/ بر خیالی می‌کنند آن لاغ‌ها (ابیات مربوط به قصه صوفی که در میان گلستان سر به زانو مراقب بود، یارانش گفتند سر برآور تفرج کن بر گلستان و ریاحین و مرغان و آثار رحمةالله تعالی) (مولوی ۱۳۸۵: ۶۱۵).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

۲۱. هر یکی نوعی گلی و هر یکی نوعی ثمر/ او چو سرمجموع باغ و جان جان صد چمن/ چون ستودی باغ را پس جمله را بستوده‌ای/ چون ستودی حق را داخل شود نقش وثن (مولوی ۱۳۸۴: ۷۰۶).

۲۲. تا نگویی در زمستان باغ را مستی نماند/ مدتی پنهان شدست از دیده مکار مست/ بیخ‌های آن درختان می‌نهانی می‌خورند/ روزکی دو صبر می‌کن تا شود بیدار مست (مولوی ۱۳۸۴: ۱۴۰).

۲۳. ز انبهی برگ، پنهان گشته شاخ/ ز انبهی گل، نهان صحرا و کاخ/ این سخن‌هایی که از عقل کلست/ بوی آن گلزار و سرو و سنبلست (مولوی ۱۳۸۵: ۸۶).

۲۴. باغ جهان سوخته باغ دل افروخته/ سوخته اسرار باغ ساخته اسرار من (مولوی ۱۳۸۴: ۷۳۶).

۲۵. هر درخت و باغ را داده بهاران بخششی/هر درخت تلخ و شیرین آنچ می‌ارزد شود (مولوی ۱۳۸۴: ۲۶۸).

۲۶. بسا دلی که چو برگ درخت می لرزید/ به آخرش بگزیدیم و باغبان کردیم (مولوی ۱۳۸۴: ۶۱۴). باغی و بهشت بی‌نهایت/ در سینه مرد باغبانی (مولوی ۱۳۸۴: ۹۷۸).

۲۷. اندرآ در باغ بی‌پایان دل/ میوه شیرین بسیارش نگر (مولوی ۱۳۸۴: ۳۹۳).

۲۸. نقش‌ها بود پس پرده دل پنهانی/ باغ‌ها آینه سر دل ایشان شد (مولوی ۱۳۸۴: ۲۷۷).

۲۹. یک خیال نیک باغ آن شده/ یک خیال زشت راه این زده/آن خدایی کز خیالی باغ ساخت/ وز خیالی دوزخ و جای گداخت/آن یکی در مرغزار و جوی آب/ و آن یکی پهلوی او اندر عذاب (مولوی ۱۳۸۵: ۴۷۴) .

۳۰. که در باغ و گلستان ز کر و فر مستان/چه نورست و چه شورست چه سوداست خدایا (مولوی ۱۳۸۴: ۳۵)

۳۱. آن جا روش و دین نی جز باغ نوآیین نی(مولوی ۱۳۸۴: ۹۲۲).

۳۲. آخر کی شود از آن لقا سیر/ آخر کی شود ز باغ ما سیر (مولوی ۱۳۸۴: ۳۷۷).

۳۳. به‌سوی باغ وحدت رو کز او شادی همی‌روید/که هر جزوت شود خندان اگر در خود حزینی تو (مولوی ۱۳۸۴: ۷۷۶).

۳۴. خواهی که قیامت نگری نقد به باغ آی/ نظاره سرسبزی اموات ترابی (مولوی ۱۳۸۴: ۹۴۳).

۳۵. خرم آن باغی که بهر مریمان/ میوه‌های نو زمستان می‌رسند (مولوی ۱۳۸۴: ۲۹۰).

۳۶. این برگ چون زبان‌ها وین میوه‌ها چو دل‌ها/ دل‌ها چو رو نماید قیمت دهد زبان را (مولوی ۱۳۸۴: ۷۲).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

۳۷. از نظر مولانا بهترین احوالات باغ جان مواردی است چون صلازدن دوستان، وفات، حشر، دعا کردن، اذان و نماز، سلام کردن، قیام کردن، رژه رفتن، دهل زدن، صور دمیدن، مستی، پای کوبی، انگورکوبی، بزم و جمع و عیش و خوشی، عروسی، سماع، مژده گفتن و شنیدن، پنهان شدن، بازستاندن، ناظر شدن، آیینه شدن، زنده شدن، دیدار، های و هو کردن.

۳۸. این دلم باغست و چشمم ابروش/ ابر گرید باغ خندد شاد و خوش (مولوی ۱۳۸۵: ۹۹۳).

۳۹. نان معماریست حبس تن را/ می بارانیست باغ جان را (مولوی ۱۳۸۴: ۴۸)

۴۰. باغبانا رعد مطرب ابر ساقی گشت و شد/ باغ مست و راغ مست و غنچه مست و خار مست (مولوی ۱۳۸۴: ۱۴۰).

کتاب‌نامه:

- ابونصر فراهی، مسعود بن ابی‌بکر. (۱۳۶۱)، *نصاب الصبیان*، به تصحیح محمدجواد مشکور، تهران: اشرفی.
- آریان‌پور، علیرضا. (۱۳۶۵)، *پژوهشی در شناخت باغ‌های ایران و باغ‌های تاریخی شیراز*، تهران: گلشن.
- بهشتی، سید محمد. (۱۳۸۷)، «غزل باغ ایرانی»، *گلستان هنر*، شماره ۱۲:۱۱-۸.
- تاجدینی، علی. (۱۳۸۳)، *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا*، تهران: سروش.
- ثروتیان، بهروز، (۱۳۷۰)، *شرح مخزن الاسرار*، تهران: برگ.
- حکیم زجاجی. (۱۳۸۳)، *همایون نامه (تاریخ منظوم حکیم زجاجی)*، تصحیح علی پیرنیا، تهران: فرهنگستان زبان و ادب پارسی.
- خاقانی، بدیل‌بن علی. (۱۳۸۲)، *دیوان خاقانی شروانی*، به اهتمام ضیاالدین سجادی، تهران: زوار.
- خواجوی کرمانی، محمود بن علی. (۱۳۷۸)، *دیوان غزلیات خواجوی کرمانی*، به اهتمام حمید مظهری، کرمان: خدمات فرهنگی کرمان.
- خواجه عبدالله انصاری، عبدالله‌بن محمد. (۱۳۹۰)، *مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری*، تصحیح و مقابله سه نسخه مقدمه و فهارس محمدسرور مولایی، تهران: توس.
- روزبهان بقلی، روزبهان بن ابی‌نصر. (۱۳۸۱)، *رسالهٔ القدس*، به اهتمام جواد نوربخش، تهران: یلدا قلم.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷)، *ارزش میراث صوفیه*، تهران: سپهر.
- سابتلنی، ماریا اوا. (۱۳۸۷)، «گلشن راز: باغ ایرانی و بیان شاعرانه عرفان»، ترجمه داود طبایی، *گلستان هنر*، شماره ۱۲، ۳۴-۴۶.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۴)، *قمار عاشقانه شمس و مولانا*، تهران: صراط.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]

- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۱)، *دیوان حکیم سنایی غزنوی بر اساس معتبرترین نسخه‌ها*، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر و پرویز بابایی، تهران: آزادمهر.
- ـــــــــــــــــ. (۱۳۸۲)، *حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة*، تصحیح مریم حسینی، تهران: نشردانشگاهی.
- شایگان، داریوش. (۱۳۹۳)، *پنج اقلیم حضور (بحثی درباره شاعرانگی ایرانیان)*، تهران: فرهنگ معاصر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۲)، *زبان شعر در نثر صوفیه*، تهران: سخن.
- شیمل، آن ماری. (۱۳۷۵)، *شکوه شمس (سیری در آثار و افکار مولانا جلال الدین رومی)*، ترجمه حسن لاهوتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۵۹)، *دیوان شیخ فریدالدین عطار نیشابوری*، تصحیح م. درویش، تهران: جاویدان.
- ـــــــــــــــــ. (۱۳۷۶)، *مظهر العجایب*، تصحیح احمد خوشنویس، تهران: سنایی.
- ـــــــــــــــــ. (۱۳۸۳)، *جوهر الذات*، به اهتمام تیمور برهان لیمودهی، تهران: سنایی.
- کلارک، اما. (۱۳۷۸)، «رؤیت بهشت، باغ‌های الحمرا»، مجموعه مقالات اولین کنفرانس بین‌المللی هنر دینی، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۶۶- ۱۵۹.
- کورکیان، آن ماری و ژ.پ. سیکر. (۱۳۷۷)، *باغ‌های خیال*، ترجمه پرویز مرزبان، تهران: فروغ دانش.
- محمدی‌آسیابادی، علی. (۱۳۸۷)، *هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس*، تهران: سخن.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۴)، *کلیات شمس تبریزی*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- ـــــــــــــــــ. (۱۳۸۵)، *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: ققنوس.
- نظامی، الیاس‌بن یوسف. (۱۳۸۶)، *مخزن الاسرار*، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: امیرکبیر.

- Julie Scott Meisami, ALLEGORICAL GARDENS IN THE PERSIAN POETIC TRADITION: NEZAMI, RUMI,
- HAFEZ, 1985, INT. J. MIDDLE EAST STUD. 229-260, CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS
- Nasr, s (1999). Persian Sufi literature: Its spiritual and cultural significance, The Heritage of Sufism, Volume II: The Legacy of Medieval Persian Sufism (1150-1500), Oneworld Press.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.79]